سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 6

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أَبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِالمُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُون) [1]

خلاصه عرایض روز گذشته این شد که به حکم عقل، این عالم و این کون کبیر، باید يك روح و قیّوم و قیّمی داشته باشد که هستی این کون کبیر به وجود او کامل و به وجود او تمام شود. او را در لسان حکمت و فلسفه متعالیه به نام «فصل اخیر موجوداتِ» این عالم اسم می‌برند. به قول منطقیّن شیئیّت اشیاء به فصل اخیرش می‌باشد و او روح این اشیاء است. او به منزله جوهری است که این اشیاء اَعراض اویند. عَرَض بدون جوهر نمی‌شود. رنگ باید روی پارچه یا جسمی باشد. رنگ بدون جسم محال است تحقق پیدا کند. حرارت بدون آتش و آفتاب، و برودت بدون آب و یخ ممکن نیست. در لسان حکمت پهلوی (الفهلویون الوجود عندهم) به جوهر این کون کبیر «کدبانو» و «کدخدای عالم طبع» تعبیر شده است. در لسان ادیان و شرایع و ملل نیز از او به نام «حجّةالله» و «خلیفةالله» یاد می‌کنند. او به منزله مسمّا و معناست و اینها اَسمائند. معنای حرفی بدون معنای اسمی نمی‌شود. او معنای اسمی است و سایر اشیاء معنای حرفی قائم به او هستند. او جوهر است و اشیاء عَرَض و وارد بر اویند. او روح است و این کون کبیر بدن. او لابس است و این کون کبیر لباس او. این تعبیرات را که میكنیم نظر دارم. تمام فرمان بدن به قیمومیّت روح است. آنی اگر روح در بدن نباشد گوش نمی‌شنود، چشم نمی‌بیند، معده هضم نمی‌کند، شریان و ورید خون نمی‌گیرد و پس نمی‌دهد. همه ادارات دولتی که در بدن هست، و کارمندان زیادی دارد این کارمندان همه از کار می افتند. ادارات زیادی هست مثل اداره بینائی، اداره گویائی، اداره شنوائی، اداره

خوراك و... اگر این شاه برود تمام دوائر از کار می‌افتند و همه کارمندان نابود می‌شوند. روح قبل از بدن هست، بعد از بدن هم هست، با بدن هم هست. پس روح بدون بدن مي‌شود، اما بدن بدون روح نمي‌شود. لابس پیش از لباس هست، بعد از لباس هم هست. لباس بدون لابس نمی‌شود. باید اوّل لابسی (پوشنده لباسی) باشد تا برای او لباس تهیه کنند.

آقایان اهل فضل، در این لطیفه خوب دقّت کنند. اوّل تو هستی بدون لباس؛ بعد شما و پارچه را پیش خیّاط می‌برند و برای شما لباس می‌دوزند. پس اوّل لابس هست بدون لباس. بعد لباس را برای لابس می‌آورند. لابس که لباس را پوشید و کهنه شد، لباس از بین می‌رود امّا لابس سر جایش هست. روح و بدن هم اینطور است. اوّل روح هست.

حقّ با ابوعلی سیناست و ملاّصدرا اینجا اشتباه کرده است. نفس انسانی روحانیّت الحدوث و روحانیّت البقاء است، نه چنانچه آخوند خیال کرده جسمانیّت الحدوث و روحانیّت البقاء باشد. عالم ارواح به چندین سنوات قبل از عالم کون و فساد موجود بوده است. حال به شکل ظلّ و سایه بوده، به شکل شَبح بوده، به شکل نور بوده، بماند. ما بودیم و این بدن نبود؛ بعد برای ما بدن درست کردند. مثل بچه‌ای که به دنیا می‌آید؛ بچه هست ولی پیرهن نیست، بعد برای بچه پیراهن درست می‌کنند و به بدن بچه می‌پوشانند. بعد از مدتی این لباس کهنه می‌شود و از بین می‌رود امّا بچه هست. روح و بدن اینطور است

روح قبل از این عالم بوده، بعد برای روح بدن درست کردند؛ این بدن را برای روح من، آن بدن را برای روح آن آقا و... تناسب بین روح و بدن هم رعایت شده است. روح رستمی بدن رستمی می‌خواهد، روح نادری بدن نادری می‌خواهد. خلاصه برای هر روحی، بدنی که متناسب با خودش هست درست کردند.

(ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخالِقينَ) [2]

آن روح را به این بدن تعلّق دادند. تعلّقش مثل تعلّق پادشاه به مملکت، و مانند تعلّق ناخداست به کشتی است. علاقه ناخدا به کشتی علاقه رانندگی است. تعلّق شاه به مملکت علاقه تدبیر و چرخاندن چرخ‌های مملکت است. روح هم علاقه‌اش به بدن علاقه تدبیری است. باز حق با ابوعلی سیناست و ملاّصدرا اینجا هم اشتباه کرده. روح قبل از این عالم بوده بعد بدن برایش درست کردند و روح را به بدن تعلّق دادند. مدتی که بگذرد چشم از نور می‌افتد، شیارهای مغز کم می‌شود، قوا کم می‌شود،

کم کم بدن می‌رود امّا روح هست. پس روح قبل از بدن و با بدن و بعد از بدن هست و بدن برای روح است نه روح برای بدن.

انسان کامل که در لسان شرع گفته می‌شود «حجّة الله» و «خلیفة الله» عیناً به منزله روح است برای این عالم. یعنی پیش از این عالم هست. این عالم را برای او خلق می‌کنند. تا مدّتی عالم، برای خاتم النبیین ابوالقاسم محمّد9 به منزله بدن بود. او که خَلع بدن فرمود به حکم (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُون) از این نشئه درگذشت، این کون کبیر برای امیرالمؤمنین7 به منزله بدن شد. روح ولایت آن بزرگوار برای تمام این عالم به منزله روح شد. بعد از علی7، امام حسن7 و همینطور تا الآن که این کون کبیر به اذن حضرت سبحان به منزله بدن است از برای قیّوم زمین و آسمان یعنی وجود مقدّس اعلي حضرت بقيّةالله ارواحنافداه. آن بزگوار انسان کامل است. انسان کامل فصل اخیر است. فصل هر شیئی به منزله روح بلکه حقیقت روح اوست. چون شیئیت شیء به فصل اخیر اوست، هستی هر هستی به فصل اخیر است. هستی این عالم به اوست.

اگر بخواهم شرح بدهم خیلی طولانی می‌شود. اصلاً این عالم روحش به منزله بدن است برای روح امام زمان7، و جسدش به منزله جسد است برای جسد امام زمان7. این نکته‌ای است که شیعه باید بداند. روح امام زمان7 روح است برای ارواح ما. در زیارت جامعه است که

«وَ أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ»

اسم شما توی اسم‌هاست یعنی چه؟ اسم بنده هم توی اسم‌هاست. الآن پانصد اسم اینجا هست. حسن، تقی، علی، رضا، جعفر، محمود که اسم من است. جسم بنده هم توی جسم‌هاست. روح بنده هم توی روح‌هاست. قبر بنده هم (که بعد 180 سال از دنیا رفتم، چون فعلاً عمر طبیعی روی 180 است) توی قبرهاست. اگر همین معنای ظاهری در عبارت زیارت جامعه مراد باشد که این فضیلتی برای ائمه: نشد.

آخر زیارت جامعه، اسرار ولایت را می‌گوید:

«خَلَقَكُم اللهُ أنواراً فَجَعَلَكُم بعَرشهِ مُحدِقين»

اصلاً عبارات این زیارت می‌رساند که این تعابیر صادره از سوی امام است. زیارت جامعه، فضائل معصومین: را می‌گوید. در ذیل عبارات آن یکی اینست که: «مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ» هر که اطاعت کند شما را، خدا را اطاعت کرده و هر که معصیت کند شما را، خدا را معصیت کرده

است. مقامات را می‌گوید که شما چنین و چنان هستید، آنوقت می‌گوید گواهی می‌دهم که اسم شما توی اسم‌هاست، روح شما توی روح‌هاست، قبر شما توی قبرهاست؛ این‌ها یعنی چه؟ اسم بنده هم توی اسم‌هاست، روح بنده هم توی روح‌هاست، قبر من هم توی قبرهاست. امّا در اینجا به معنای فَیَوِیَّت، قیّمیّت و قیّومیّت است. وقتی مي‌گوييد روح توی بدن است یعنی بدن قیّم و قیّوم دارد. یعنی بدن جوهر دارد. یعنی بدن، محرّك، مؤثّر و جوهری دارد که حیات‌بخش است و همان روح است. مراد از تو بودن، محرکیّت روح، قیومیّت روح و مؤثریّت روح است. اینکه می‌گوید گواهی می‌دهم اسم شما توی اسم‌هاست معنایش اینست اسم شما قیّوم اسم‌ها و روح اسم‌هاست. قبر شما قیّوم قبرهاست. در حدیثی دیدم که الآن یادم نیست در کدام کتاب بود و متأثرم چرا آن را ننوشتم، مسلماً در بحارالأنوار دیده‌ام، ولی نمی‌دانم در کدام جلد است. روایت قریب به این مضامین و عبارات بود که اگر زمانی در روی زمین قبر حجّت خدائی نباشد اثری از این قبرها نخواهد بود. اصلاً بقاء این قبور در روی زمین به قیمومیّت و قیّومیّت قبر ولیّ است. این عبارات می‌خواهد بگوید: «ای امام همام که تو را زیارت می‌کنم جسم تو روح جسم من است، نفس تو روح نفس من است، روح تو، روحِ روحِ من است.» بقاء اجسام ما به جسم امام زمان7 است. شأن روحش بالاتر از اینست. جسم امام زمان7 نه روحش، به منزله روح است برای این کون کبیر؛ و همینطور هم باید باشد برای اینکه جسم امام زمان7 سنخ جسم ما نیست. جسم ما از چه چیزی پیدا شده است؟ انشاء الله مفصّل می‌گویم. جسم بنده مولود باقلاّ و سیب و عدس و پرتقال و گوشت و نان و نخود است. جسم جنابعالی هم از بوقلمون و ماهي‌های فرد اعلا و برنج‌ها و... بالاخره جسم مولود است یا از برنج دم سیاه یا از باقلاّ و یا از گوشت کوبیده. امّا جسم امام7 مولود اینها نیست. جسم امام از آب بهشت و از میوه‌های بهشت، فراهم شده است. طینت امام را از موجودات عالم بالا و از اعلی علّیین گرفته‌اند. طینت امام چنان متلألأ است که تلألؤش از این آفتاب بیشتر است. چیزی که هست اَعراضی دور آن پیچانده‌اند که شبیه ما و سنخ ما شده است و اِلاّ طینت اصلی امام از آفتاب روشن‌تر است، از نور لطیف‌تر است. آن وقت او به منزله روح است برای جسم‌های ما.

اگر مغناطیسی با یك مشت بُراده‌های آهن اینجا بگذارید، می‌بینید که او بُراده‌ها را به خودش می‌گیرد. مغناطیس نگهدارنده بُراده‌هاست. جسد امام زمان7 الآن جسد این کون کبیر را و این منظومات شمسی و این کهکشان‌ها و ... را به خودش کشیده و نگهداشته است. بقاء این اجسام به جسم امام زمان7 است. همچنین روح مطهّر امام زمان7 روح ارواح ماست. ارواح که بسیار لطیف هستند، برای روح امام زمان7، به منزله بدن هستند. آن وقت آن روح منّور معطّر و آن روح الهی

و آسمانی، برای ارواح ما به منزله روح است. ارواح ما با این لطافت برای روح آن بزرگوار به منزله بدن هستند. بدن بی‌روح نمی‌شود ولی روح بی‌بدن ممکن است. هنگامی بوده است که آن روح مطهّر بوده و ارواح ما نبوده است.

فضلاء دقّت کنند! ما در عالم، يك نفر قديم داريم و بس و او فقط خداست. غير اين خدا قديم نداريم. حرف‌های فلاسفه پوچ پوچ است. آنها را بايد در دستمال كرد و در نهر كرج ريخت. قديم يعنی آنی كه لا اوّل له است و اين منحصر به خداست و بس. غير خدا همه ممكنات حادثند. نه تنها به حدوث ذاتی در مقابل قِدَم ذاتی (كه تقدّم و تأخرش يك امر عقلی اعتباری بيش نيست) بلكه به حدوث واقعی.

حدوث دهری كه ميرداماد احداث كرده به شرع و واقعيّات نزديك‌تر است. خدا بود و هيچ موجودی نبود؛ حتّی خاتم‌النبيين هم نبود. خدا خاتم‌النبيين9 را آفريد و از كتم عدم به عرصه وجود آورد. اوّلين تجلّی كه از مقام غيب الوهيّت شده است، تجلّی وجود اعليحضرت سيّدالمرسلين و خاتم‌النبيين ابوالقاسم محمّد9 است. سپس انوار ديگران به ظهور و بروز رسيده است. آن وقت موجودات، اسبق و سابق دارند، سابق و لاحق دارند. موجود «لاحق» داريم. موجود «سابق» داريم. موجود «اسبق» داريم. اسبق كل، خاتم‌النبيين9 است، سپس علی7 و يازده فرزندش با آن خانمی كه خودش يك دستگاه مستقل ديگری دارد كه عقل را حيران می‌كند، يعنی دستگاه بی بی فاطمه زهرا3. اينها اسبقند. پس از آن‌ها سابقون كه انبياء: باشند. پس از آن لاحقون است كه ارواح ما باشد. پس يك هنگامی است كه تعبير به «حين من الدّهر» می‌شود. قرآن واقعاً كلام خدا است و می‌فرمايد: (هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً) [3] بر انسان هنگامی از روزگار آمده است كه انسان شیء مذكوری نبوده است، كه از آن در روايات «لا مجهول و لا معلوم» تعبير شده است.

به هر حالت خدا بود و هيچ موجودی نبود. نور پيامبر و ائمه و حضرت زهراء: سال‌ها و قرن‌ها قبل به سنوات عالم آخرت كه هر يك آنش برابر هزار سال دنيا است، آفريده شدند. آن وقت چندين هزارها سال گذشت تا ارواح ما آفريده شد. ارواح ما در فناء كلّی، فانی می‌شود ولی روح مطهّر پيامبر و سيزده نفر معصومين: فانی نمی‌شوند. اين هم ذخيره باشد. آقايان اهل علم در كنج ذهنشان بسپاريد. اينها باقی به بقای خدايند و ما باقی به ابقاء خدائيم. بين اين دو فرق است. باقی به بقاء يا باقی به ابقاء. لذا می‌بينيد خدا در قرآن می‌فرمايد:

(كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقی وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ) [4]

وجه الربّ که به عین بقاء ربّ که ذوالوجه است باقی است. این کلمه را اگر اغلب نفهمیدید معذورم دارید. اهل علم زیادند. آقایان اهل علم، وجه به خودی خود هستی ندارد. هستی وجه به ذوالوجه است. وجه معنای حرفی است. ذوالوجه معنای اسمی است. چون وجه و حرف از خود هستی ندارند، هستشان به عین معنای اسمی و ذو الوجه است. پس حرف باقی به ابقای اسم است. وجه باقی به بقای ذوالوجه است. احتیاج به ابقاء ندارد. لذا در فناء کلّی که دنیا و مافیها، فانی می‌شود، و عرش و فرش و زمین وآسمان و هر چه در عالم وجود هست، همه نیست می‌شوند، همه به مقام ظلمت ذاتی ماهوی خود برمی‌گردند جز شخص شخیص و گوهر قدّیس و جوهر نفیس حضرت خاتم النبیین ابوالقاسم محمّد9 و سیزده معصوم: دیگر، این‌ها فناء ندارند، زوال ندارند، و به بقاءالله باقی‌اند. چون چنین است ارواح ما بدن است برای روح آن‌ها. قبل از بدن روح هست و بعد از بدن هم روح هست. بدن بی‌روح نمی‌تواند زندگی کند، ولی روح بدون بدن زندگی دارد. این ارواح مقدّسه پیش از ارواح ما وجود دارند، و بعد از فناء کلّی ارواح ما نیز وجود خواهند داشت. این‌ها مقامشان اینست. آن وقت جسم ما، بدن جسم آنهاست. جسم آنها قبل از جسم ما موجود است که همان طینت اعلی علّیینی است. بعد از فناء بدن ما و متلاشی شدن بدن ما، بدن آنها باقی است. ابدان ما از حالت ترکیب به بساطت برمی‌گردد ولی ابدان علّیینی آنها هیچ تغییری پیدا نمی‌کند. حرف بالاتر از این است و مطلب تیزتر از این. شما ائمهتان را هنوز نشناختهاید! برگردم.

در این عالم انسان کامل (حجّةالله) که فصل اخیر اشیاء است به حکم عقل لازم است. او برای اشیاء روح است. اشیاء بدن آن هستند. او لابس است و اشیاء به منزله لباس. او جوهر است و اشیاء به منزله عرض وارد بر جوهرند. آقایان طلاّب! عَرَض برای جوهر است، و پوست برای مغز. هیچ‌کس مغز را برای پوست نمی‌خواهد! تا به حال شنیده‌اید يك نفر مرد عاقل مغز را برای پوست بخواهد؟ یعنی او مغز را به صدقه سری پوست نگهدارد؟ ابداً، مطلب به عکس است. پوست را چون حافظ مغز است نگهداری می‌کنند. پوست زردآلو را می‌خواهند برای اینکه دور خانه مغز زردآلو پارس بدهد. دزدان طبیعت نیایند، رطوبت و حرارت نیایند و مغز را معیوب نکنند. پوست برای پاسبانی مغز است. لذا وقتی که بادام را مغز کردند و پوست‌ها بی‌مغز شد، يك تُن پوست بادام را به ده تومان نمی‌خرند! بار می‌کنند می‌برند زیر دیگ می‌سوزانند. چرا؟ چون وجود اینها بالتبع بود. چون معنای حرفی بود. بدنی که روح ندارد باید در آمبولانس بیاندازند و ببرند مسگرآباد. هر چه هست روح است. بدنی که روح ندارد جنبش و سکون ندارد.

«بِهِم تَحرّكَتِ المُتَحرّكات و سَكَنت السَواكِن.»

حالا عبارت زیارت‌ها و دعاها برای شما خوب روشن می‌شود. بِهِم تَحرّكَتِ المُتَحرّكات و سَكَنت السَواكِن، چون او برای روح ما روح است. بدنش روح ابدان ما است. دیگر بس است.

قربانت بروم ای جعفربن محمّد الصادق7. قربان خاك پایت بروم ای محمّدبن علیّ الباقر7. قربان خاك پای همه شما بروم ای ائمه معصومین:. دهن باز می‌كنند لؤلؤ لالا می‌ریزند. سخن می‌گویند جوهر عقل و خِرد را زنده می‌كنند. هر آنچه گفتم تازه یك برهان بیش نگفتم. آن هم به اشاره. اگر زنده ماندم روزهای دیگر براهین دیگر را می‌گویم. هر چه گفتم و می‌گویم در گوشه و كنار روایات است. روایات ما اشیاء عالیه دارد. ظرف‌های بلّورین دارد. این شیشه شكسته‌اي است از توی خاكروبه‌های روایات. همان شیشه شكسته‌های توی خاكروبه‌های روایات ما، بر صدهزار كلمات ابوعلی سینا و افلاطون ترجیح دارد. آنچه گفتم یك ذرّه از آن شیشه شكستههایی بود كه توی زباله‌های روایات افتاده و من به چشمم كشیدم و به شما معروض داشتم.

مرحوم شیخ حرّ عاملی; كتابی به نام «اثبات الهداة» نوشته است. سه چهار سال است كه این كتاب طبع شده است. خدا به آنها كه در مقام ترویج كلمات اهل‌البیت: هستند خیر دهد. روح ما این اخبار است. افتخار ما به اخبار است. علوم قرآن ما در اخبار است. یكی از محمّدون ثلاث اُخر، مرحوم محدّث جلیل شیخ حرّ عاملی; صاحب كتاب «وسائل الشیعه» است كه این كتاب سیصد سال است مرجع فقها و مأخذ استنباط آنهاست. ایشان كتابی به نام «اثبات الهداة» نوشته‌اند. آقای نصراللهی این كتاب را خوب ترجمه كردهاند. بروید بگیرید و بخوانید. ما سرمایه‌هاي خود را به شما می‌گوئیم. یك بزّاز از جایی كه پارچه می‌آورد به تو نمی‌گوید! ما تمام سرمایه‌هامان را به شما می‌گوئیم. امّا شما بدبختانه گوش نمی‌كنید.

به هر حال در كتاب «اثبات الهداة» حدود سیصد حدیث از پیغمبر و ائمه: به عبارات مختلفه نقل كرده است. خلاصه آن روایات اینست كه زمین بدون حجّت نمی‌شود. زمین بدون خلیفةالله نمی‌شود. حجّت خدا قبل از این زمین و اهل زمین بوده است و بعد از این زمین و اهل زمین نیز می‌باشد و با این زمین و اهل زمین هست:

«الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ.»

این بدن پیش از لباس هست، با لباس هست و بعد از لباس هم هست. لباس مال بدن است، نه بدن مال لباس. روح قبل از این بدن هست و با بدن و بعد از بدن هم هست. بدن برای روح است. تمام ارواح ما قربان روح امام زمان7 است. تمام ارواح ما برای آن بزرگوار آفریده شده است. چنانچه

انبیاء برای خاتم النبیین خلق شده‌اند. «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاك» ما سوی برای پیغمبر آفریده شده است. دیگر اوج نمی‌گیرم. مصلحت نیست. دنبال‌هاش باشد برای فردا که روح خالی، تنها کافی نیست.

خدایا دل این جمعیّت را از ولایت ولیّت امام زمان7 مملوّ و سرشار بفرما! دل مطهّر امام زمان7 را از ما خشنود گردان.

قربان دلت بروم حسین7. خوب است دل‌ها را به دل حسین7 متوجّه کنم. ایستاده بود گوشه میدان از صبح هم جنگ کرده، هم داغ دیده، هم نعش‌ها را برداشته و طرف خیمه‌ها آورده. مگر يك نفر آدم چقدر قوّت دارد؟! خود داغ جوان دیدن، این‌ها امام حسین7 را کباب کرده. قدری جنگ کرد، خسته شد. آمد کنار میدان. شمشیر را غلاف کرد دو دقیقه نفس بکشد. همینطور که امام حسین7 ایستاده ...

من يك وقتی در این فکر افتادم که چرا منبري‌ها می‌گویند به سر بزنید، به پیشانی بزنید امّا نمی‌گویند به صورت بزنید. يك وقت پدرم این را روی منبر گفت. پدر من به امام حسین7 اخلاص داشت. گفت پیشانی‌تان را شبیه کنید به پیشانی امام حسین7. آن وقت فهمیدم برای اینکه قدری درد بگیرد و به یاد درد پیشانی اباعبدالله7 بیافتید.

اباعبدالله7 ایستاده میان میدان؛ خسته شده؛ سینه‌اش آتش گرفته؛ دلش مشتعل است. يك وقت يك لامذهبی چنان سنگی به پیشانی آقا زد. شما خیال می‌کنید سنگ‌ها عادی بوده؟ خیر! سنگ اندازها با فلاخن‌هایی نشان می‌زدند مانند تیر زدن. سنگ‌های مخصوص تراش خورده حجّاری شده در فلاخن مي‌گذاشتند و پرتاب می‌کردند. اثر این سنگ‌ها از تیر، کمتر نبود؛ از شمشیر کمتر نبود. یکی از این سنگ‌ها آمد به پیشانی، استخوان پیشانی شکست. رگهای پیشانی پاره شد. خون بالای چشم‌های امام حسین7 جاری شد. خون آمده جلوی چشم را می‌گیرد. دست بُرد خون‌ها را پاك کرد. يك قدری همم خون‌ها را به عمامه‌اش مالید. این خون می‌آید. چاره ندارد. آخر دست برد دکمه‌های زره را باز و زره را عقب برد. پیراهن را بلند کرد خون از پیشانی پاك کرد. ای امان... به حال آمدید؟ دل فاطمه خوشحال می‌شود از گریه شما. هم چه که پیراهن را بالا کرد دل نازنینش نمایان شد. يك لامذهبی چنان تیر سه شعبه زهرآلود ...

[1] . القصص: 51

[2] . المؤمنون: 14

[3] . الإنسان: 1

[4] . الرحمن: 26-27